

# عنوان کتابداری و اطلاع رسانی به مثابه فلسفه کاربردی اطلاعات

نوشته  
لوچیانو فلوریدی

ترجمه  
حمید رضا جمالی مهمونی

منبع

Floridi, Luciano (2004), "LIS as Applied Philosophy of Information: a reappraisal",  
*Library Trends*, 52(3), pp. 658-665. ([Download](#))

## چکیده:

مؤلف با اعتقاد به اینکه فلسفه اطلاعات نسبت به معرفت‌شناسی اجتماعی می‌تواند بنیان بهتری برای کتابداری و اطلاع‌رسانی فراهم کند، به تبیین کتابداری و اطلاع‌رسانی به عنوان فلسفه کاربردی اطلاعات می‌پردازد. برای درک صحیح این رویکرد، وی تمایز میان سه لایه مختلف از کتابداری شامل لایه سطحی یا خدمات معمول کتابداری، لایه عمیق‌تر یعنی آموزش دانشگاهی کتابداری و بالاخره لایه بنیادین را ضروری می‌داند. وی به تبیین مفاهیم داده، اطلاعات و دانش، و رابطه تعاملی میان فلسفه اطلاعات و کتابداری و اطلاع‌رسانی می‌پردازد.

\*\*\*\*\*

کتابداری و اطلاع‌رسانی بایستی بنیان خود را بر پایه نوعی فلسفه اطلاعات بنا کند. این پیشنهاد به نظر پیشنهاد بی‌ضروری می‌رسد. اگر نه در فلسفه اطلاعات، پس علم اطلاع‌رسانی کجای دیگر می‌تواند در جستجوی مبانی خود باشد؟ با این حال، پذیرش این پیشنهاد به معنای دور شدن از محدود جایگزین‌های محکم در دسترس، یعنی دوری از معرفت‌شناسی اجتماعی<sup>1</sup> به عنوان فراهم‌کننده بنیان کتابداری و اطلاع‌رسانی است. قبول این پیشنهاد، حرکت چندان مهمی نیست و از اینرو قدری امتناع قابل درک است. برای پرهیز از امتناع‌های محتمل، این پیشنهاد بایستی چیزی فراتر از یک پیشنهاد صرفاً قابل قبول باشد؛ باید متقاعدکننده نیز باشد. در مقاله قبلی خود (فلوریدی، 2002a)، دلایلی را متذکر شدم که چرا فلسفه اطلاعات بهتر از معرفت‌شناسی اجتماعی می‌تواند نیازهای بنیادین را برآورده کند. آنها را در اینجا تکرار نمی‌کنم. من آن دلایل را متقاعدکننده یافته‌ام اما اگر استدلال مخالفی ارائه شود حاضرم نظرم را عوض کنم. در این مقاله ترجیحاً سعی می‌کنم تا برخی وجوه پیشنهادم را در حمایت از تعبیر کتابداری و اطلاع‌رسانی به عنوان فلسفه کاربردی اطلاعات روشن کنم. سعی من این نخواهد بود که حقانیت خود را در این مورد که فلسفه اطلاعات نسبت به معرفت‌شناسی اجتماعی می‌تواند بنیان بهتری برای کتابداری و اطلاع‌رسانی فراهم کند، به شما نشان دهم. هدف من در اینجا رفع برخی ابهام‌ها و سوءتفاهم‌هایی است که احتمال می‌رود مانع از ارزیابی صحیح دیدگاه من شوند، در نتیجه نظرات مخالف سازنده‌تر خواهند بود.

اغلب درباره اختلاف‌های میان یک کتابدار معمولی، که به شدت درگیر ساماندهی و ارائه خدمات به عموم است، و یک متخصص اطلاع‌رسانی یا کتابداری و اطلاع‌رسانی که عمیقاً سرگرم تفکر درباره مباحث نظری است، می‌شنویم. نکته معقول در اینجا این به نظر می‌رسد که بنیان کتابداری و اطلاع‌رسانی باید هردو را ارضا کند و این چیزی است که فلسفه اطلاعات قادر به آن نیست، و اعتراض به این که فلسفه اطلاعات به اندازه کافی "اجتماعی" نیست هم از همین روست. این استنتاج را قبول دارم اما با مقدمه چینی آن مخالفم. چرا که فکر می‌کنم ما باید حتی الامکان به وضوح و به دقت میان سه لایه، تمایز قائل شویم.

<sup>1</sup> Social Epistemology

لایه اول جایی است که به کتابخانه ها، محتوا و خدمات آنها می پردازیم. این را با محاسبه های یک حسابدار و رویه های مالی مقایسه کنید. ممکن کسی بخواهد یک نظریه برای ریاضیات روزمره و کاربردهای اجتماعی آن ارائه کند- که یقیناً بایستی مطالعه ارزشمند و جالب توجهی باشد- اما بعید است که این موضوع با مطالعه ریاضیات بعنوان یک علم رسمی اشتباه گرفته شود. چرا که دومی همان لایه دوم است. در لایه دوم، کتابداری و اطلاع رسانی همان چیزی است که شخص- با درجات مختلفی از پیچیدگی- طی یک دوره دانشگاهی آموزش کتابداری یا اطلاع رسانی فرا می گیرد. سپس یک لایه سوم وجود دارد که تنها گروه اندکی به آن علاقمند هستند. ما آن را لایه بنیانی می نامیم. در مورد ریاضیات، این لایه همان فلسفه ریاضیات است. من برای کتابداری و اطلاع رسانی فلسفه اطلاعات را پیشنهاد کردم. منظور اصلی من در اینجا این است که شناخت و تمییز این سه لایه از یکدیگر اهمیت دارد؛ وگرنه ممکن است کسی به الف برای ارائه نکردن ب ایراد بگیرد در حالی از ابتدا هدف از وجود الف ارائه ب نبوده است. زمانی که قصد دارید واریسی کنید که آیا بانک شما را به دلیل برداشت بیش از حد از حسابتان، زیاد از حد جریمه کرده یا نه، از شما انتظار نمی رود که یک تحلیل ریاضیاتی بر حسب قوانین پیچیده ریاضیات نظیر قوانین پینو<sup>۲</sup> ارائه کنید. همینطور ممکن است یک دانشمند به یک درک روشن از آمار بسنده کند بدون اینکه نیازی به ورود به نزاع فلسفی در مورد مبانی نظریه احتمالات احساس کند. از اینرو من نمی دانم چرا کتابداری و اطلاع رسانی نمی تواند از یک رهیافت نظری اینچنین بهره مند شود، رهیافتی که قادر است به مسائلی بپردازد که کتابداران معمولی و متخصصین آنها را انتزاعی تر از آن می دانند که در فعالیت روزانه خود به آنها توجه کنند (توجه کنید که من دارم در مورد لایه ها صحبت می کنم نه در مورد آدمها، یک نفر می تواند در موقعیت های متفاوت لباس های متفاوتی به تن کند، در اینجا مسئله ما این نیست). در انتها، موافقم که فلسفه اطلاعات باید در صدد تبیین طیف بسیار وسیعی از پدیده ها و اعمال باشد. می بایستی اضافه کنم که این دقیقاً همان چالش پیش روست. دامنه فلسفه اطلاعات طیف کاملی از اعمال را در بر می گیرد، دقیقاً به این خاطر که هدف فلسفه اطلاعات بنیان گرایانه است.

اگر لحظه ای تصور کنیم که کتابداری و اطلاع رسانی، فلسفه کاربردی اطلاعات است، و فلسفه اطلاعات می تواند برای کتابداری و اطلاع رسانی یک بنیان مفهومی فراهم کند، سؤال بعدی این خواهد بود که کتابداری و اطلاع رسانی و فلسفه اطلاعات چگونه ممکن است، به صورت خاص تر، با هم تعامل داشته باشند. این مسئله ویژه، نمونه های زیادی از گونه ای مطالعات ثمربخش به دست می دهد که به واسطه یک رهیافت مبتنی بر فلسفه اطلاعات به کتابداری و اطلاع رسانی برانگیخته شده اند. سه مثال دیگر ممکن است نکته را روشن کند و به وضوح بیشتر بحث فلسفه اطلاعات در مقابل معرفت شناسی اجتماعی کمک کند. احتمالاً از یک رهیافت مبتنی بر فلسفه اطلاعات به کتابداری و اطلاع رسانی انتظار می رود که در مورد هستی شناسی "اشیاء"<sup>۳</sup> آن (یعنی اشیاء کتابداری و اطلاع رسانی)، در مورد نظریه اساسی دینامیک اطلاعات، و در مورد یک رهیافت اخلاقی به قلمرو اطلاعات صادق و موثر باشد. در مورد هر کدام از اینها در ادامه کمی بیشتر خواهیم گفت، اما اجازه بدهید تاکید کنم که اگر شما این حوزه ها را مهم می دانید، احتمالاً این را نیز می پذیرید که اینها خارج از حوزه هر گونه رهیافت مبتنی بر معرفت شناسی اجتماعی قرار دارند. اکنون اجازه دهید به خود بحث فلسفه اطلاعات بازگردیم.

یک شیوه ساده برای معرفی فلسفه اطلاعات اشاره به آن به عنوان رشته ای فلسفی است که سعی دارد به این سؤال که "اطلاعات چیست؟" پاسخ دهد. می دانم که خود این سؤال می تواند کسل کننده باشد، حداقل به این خاطر که علی رغم سادگی گمراه کننده اش، راه ساده ای برای پاسخ دهی به آن وجود ندارد. شیوه های معمول نظیر مراجعه به واژه نامه یا دایره المعارف، انجام یک پیمایش، یا گردآوری نقل قول ها، موثر نخواهند بود؛ و نه صرفاً به این دلیل که خود ما کسانی هستیم که این منابع و مداخل را نگاشته ایم. تصور کنید قرار است به سئوالاتی نظیر "زندگی چیست؟" "ذهن چیست؟" یا "مفهوم چیست؟" با همین شیوه پاسخ داده شود. سئوالاتی اینچنین شیوه های برای آغاز گفتمان و برانگیختن تحقیقاتی هستند که ممکن است نسل های پیاپی از دانشمندان و علما را به خود مشغول نگاه دارند. علائمی شبیه علائم کنار جاده وجود دارند که جتهی که باید به سمت آن حرکت کنیم را نشان می دهند. گلایه از نبود پاسخ های دقیق، بی معنی است. سئوالات فلسفی ناگزیر بی پایان هستند. مجبوریم آنها را پشت سر رها کنیم تا به جلو گام برداریم.

<sup>2</sup> Peano's Axioms

<sup>3</sup> Objects

اطلاعات موضوع لغزنده ای است. این ویژگی جاذبه فلسفی آن را توجیه می کند اما توجیه برخوردار سهل انگارانه با آن نیست. در مقابل، قبل از اینکه از علامت "سؤال بزرگ" روی این سطح یخی لغزنده بگذریم، بهتر است مطمئن شویم که اسکیت های ما کاملاً آماده است. هر چه موضوع لغزنده تر، اسکیت ها آماده تر. سپس وارد تحلیل مفهومی می شویم که می تواند در فهم نکته بعدی به ما کمک کند.

درک این نکته که یک مفهوم واحد یا نظریه متحد برای اطلاعات وجود ندارد اهمیت حیاتی دارد. کسانی که غیر از این فکر می کنند حتماً تصدیق می کنند که جستجو برای یک تعریف واحد از غذا به صورت کلی کاملاً بی معنی است. این در حالی است که تصور ما از غذا به مراتب روشن تر از تصور ما از اطلاعات است. آنچه که لازم داریم تحلیل، تحلیل و تحلیل بیشتر است.

در این مرحله باید مراقب باشیم که اشتباه دیگری مرتکب نشویم و آن اینکه فکر کنیم چون نظریه واحدی درباره اطلاعات وجود ندارد پس در کل هیچ نظریه ای درباره آن وجود ندارد. این فکر اشتباه است. رها کردن جستجو برای یک نظریه واحد به معنی ترک این پیش فرض است که ممکن است یک مفهوم بنیادین یا ابتدایی<sup>4</sup> از اطلاعات در ریشه های یک بازسازی سلسله مراتبی از جهان متنوع پدیده های اطلاعاتی وجود داشته باشد. اما همانطور که در فلوریدی (2003a) استدلال کردم، معانی، کاربردها، استفاده ها و انواع متفاوت اطلاعات، واز جمله پدیده های مرتبط در این محیط، می توانند به عنوان نظامی تعبیر شوند که به سوی یک ایده مرکزی با اولویت نظری در حرکتند. ایده مرکزی همانند یک ابزار هرمنوتیکی عمل می کند که بر سایر ایده ها اثر می گذارد، آنها را به هم ربط می دهد و دسترسی به آنها را تسهیل می کند. در فلسفه اطلاعات، مدت هاست که اطلاعات معنایی حقیقی<sup>5</sup> یا جهت دار از حیث معرفت شناختی مدعی ایفای این نقش مرکزی است. ایده اصلی ساده است. برای فهم اینکه اطلاعات چیست، بهترین کاری که می توان کرد این است که با تحلیل آن از حیث دانشی که می تواند درباره مرجع خود عرضه کند آغاز کنیم. اطلاعات حقیقی مهمترین و نافذترین حسی است که در آن به اصطلاح ارسطویی می توان گفت "اطلاعات در نقش اطلاعات"<sup>6</sup>. با این حال من به شدت تردید دارم (شاید بهتر باشد صادق باشم و بگویم که به هیچوجه باور ندارم) که هیچ تلاشی برای تقلیل تمام مفاهیم دیگر به اطلاعات حقیقی بتواند موفقیت آمیز باشد. اطلاعات حقیقی همانند پایتخت مجمع الجزایر اطلاعاتی است که با دقت موضع بندی شده تا فهم صحیحی از چیستی اطلاعات ارائه نموده و دروازه ممتازی به سوی دیگر مفاهیم مهم که با یکدیگر مرتبط هستند اما لزوماً قابل تقلیل به یک مفهوم واحد بنیادین نیستند، فراهم نماید. الگوی صحیح، نه یک الگوی سلسله مراتبی بلکه شبکه ای گسترده از مفاهیم به هم متصل است که به واسطه تأثیرات متقابل و پویا به هم پیوند خورده اند و لزوماً ژنتیکی یا شجره نامه ای هم نیستند.

از آنچه گفته ام بایستی روشن باشد که من معتقد نیستم، چه برسد به آنکه پیشنهاد کنم، که اطلاعات تنها دارای یک مفهوم است؛ که من با مفهومی از اطلاعات که مبتنی بر ارتباطات است موافق نیستم؛ که من در مورد هر نظریه اطلاعات یگانه ای که مبتنی بر هر مفهوم مرجعی (از جمله نظریه شانون) باشد تردید دارم؛ که من از این استدلال که ما به خاطر انقلاب فناوری اطلاعات و جنبش رایانه ای به یک فلسفه اطلاعات "دیجیتال" نیاز داریم میرا هستم (هر چند یقیناً نیازی که جنبش رایانه ای به فلسفه اطلاعات ایجاد کرده بسیار روشن تر و ملموس تر است)؛ و نیز روشن است که من فلسفه اطلاعات را عمیقاً در ارتباط با دینامیک تاریخی و منطقی اطلاعات و نیز تحلیل مفهومی آن مد نظر قرار می دهم. در فلوریدی (2002c) به روشنی از اهمیت تعبیر مجدد دوره های متعدد فلسفه با نظر به الگوی اطلاعاتی جدید حمایت کرده ام و در فلوریدی (2002b) سعی نموده ام تا تحلیل تاریخی را برای انتقال پیکره خاصی از متون به کار برم.

نظریه دیگری که با آن موافق نیستم مربوط به وجود اطلاعات در جهان است. من نه یک فرد زودباور هستم نه یک واقعگرایی منتقد؛ اما ضد واقعگرا هم نیستم (یکی از نکات مثبت فلسفه اطلاعات این است که به ما کمک می کند تا دوگانگی های<sup>7</sup> قدیمی را جابجا کنیم). نظریه ای که من سعی در توسعه و حمایت آن داشته ام این است که اطلاعات مشتمل بر داده هاست، و داده ها به صورت مستقل از عامل معرفت شناختی در جهان وجود

<sup>4</sup> Ur-Concept: این عبارت ساخته مولف است. بخش اول این عبارت یک کلمه آلمانی است به معنی بنیادین، اولیه یا اصل.

<sup>5</sup> Factual

<sup>6</sup> Information qua Information

<sup>7</sup> Dichotomy

دارند (یا بخشی از جهان هستند). داده‌ها را بهتر است توانایی‌های محدود<sup>۸</sup> تلقی کنیم، یعنی تفاوت‌هایی که تعابیر خاصی را در ارتباط با عامل داده پرداز هوشمندی نظیر ما فرا می‌خوانند یا تسهیل می‌کنند (موجب می‌شوند) در عین حال پیشرفت سایر تعابیر را متوقف یا مشکل می‌کنند (محدود می‌سازند). پس اطلاعات "کجاست؟" یک قیاس ممکن است ارائه پاسخ را ساده‌تر کند. ممکن شما بگویید که در دنیا هیچ غذایی وجود ندارد مگر آنکه مصرف‌کننده غذا وجود داشته باشد. البته که اینطور نیست. حتی اگر هیچ نوع حیاتی روی سیاره الف وجود نداشته باشد، ممکن است ماده مغذی، مثلاً مواد معدنی و آب که می‌توانند تامین‌کننده حیات باشند وجود داشته باشند. از سوی دیگر علف تنها برای علف‌خوار غذاست و برای یک گربه تفاوتی با پلاستیک ندارد. بر همین مبنا، ممکن است کسی بگوید که یک عکس رادیوگرافی از ریه‌های من تنها برای کسی که می‌تواند آن را بخواند (رادیولوژیست) اطلاعات محسوب می‌شود، در حالیکه شخص دیگری ممکن اعتراض کند که عکس رادیوگراف مهر تاییدی بر وجود قدری اطلاعات مرتبط در محیط است. پس موضع اطلاعات کجاست؟ بحث بر سر محل اطلاعات همواره نزاع میان درون‌نگرایان و برون‌نگرایان بوده است. برخی اطلاعات را درون "ذهن" جای می‌دهند (مثلاً درک رادیولوژیست از رادیوگراف ریه‌های من)، برخی دیگر اصرار دارند که در جهان خارج است (مثلاً وضع ریه‌های من که توسط عکس رادیوگراف بازنمود شده است). این یک مشاجره بی‌معناست. زمانی که ما غذا را مد نظر داریم، واضح است که نه به عنوان ماده مغذی صرف-در جهان است، و نه صرفاً عملکرد جهاز هاضمه مصرف‌کنندگان است. به همین صورت، اطلاعات و معناشناسی در کل، یکی از چیزهای دو بعدی است که نه در اینجاست و نه در آنجا. بلکه همانند درگاه میان دو فضا در واسطه میان ما و محیط قرار دارد. آنها پدیده‌های رابطه‌ای هستند. این مفهوم آستانه‌ای<sup>۹</sup> اطلاعات قابل تقلیل به شکلی از برون‌گرایی (طبیعی سازی اطلاعات) یا درون‌گرایی (اطلاعات در ذهن دارنده آن است) نیست، بنابراین من از هیچ کدام پشتیبانی نمی‌کنم. من یک فرد معتقد به آستانه میان ایندو<sup>۱۰</sup> هستم، اگر بتوان آنرا یک برجسب تلقی کرد. من این را بسیار به دوزیست بودن از حیث هستی‌شناختی ترجیح می‌دهم.

آیا اعتقاد به آستانه شکل دیگری از ضد واقع‌گرایی است؟ پاسخ بستگی به این دارد که مد نظر ما از دومی چیست و نیز نیاز به تشریح بیشتر دارد. زمانی که داده‌ها معنای خود را به دست می‌آورند، ماحصل آن چیزی است که فلاسفه زبان آن را "محتوا" می‌نامند. در فلوریدی (زیر چاپ a) و فلوریدی (زیر چاپ b) از این باور دفاع کرده‌ام که برای داشتن اطلاعات حقیقی نیازمند داده‌های بامعنایی (محتوا) هستیم که صحیح هم باشند. دو نکته در اینجا نیاز به توضیح دارد. اول اینکه محتوا برای دانش یک شرط لازم است اما کافی نیست. در حوزه معرفت‌شناسی، دانش به معنای چیزی بسیار دقیق است. این محتواست که حداقل دارای صحت است (معرفت‌شناسان از عقاید صحیح سخن می‌گویند) و احتمالاً موجه نیز هست، یعنی دلایل خوبی در حمایت از آن وجود دارد (P را به درستی حدس زدن به معنای دانستن P نیست<sup>۱۱</sup>). تحلیل دانش به مثابه باور صحیح و موجه، رضایتبخش نیست (نگاه کنید به فلوریدی در دست چاپ d)، اما این دلیل آن نمی‌شود که فکر کنیم که می‌توانیم شرط صحت را نادیده بگیریم. سخن گفتن از دانش نادرست بی‌معنی است، درست همانطور که صحبت از مرده‌های متاهل. هیچ کس نمی‌تواند بداند که زمین مسطح است صرفاً به دلیل این واقعیت که مسطح نیست. پس سخن گفتن از کتابداری و اطلاع‌رسانی به عنوان رشته‌ای که ما در آن به جای محتوا به دانش می‌پردازیم حداقل غیردقیق و در بدترین حالت نادرست است. کتابداری و اطلاع‌رسانی به محتویاتی می‌پردازد که به عنوان داده‌های دارای مفهوم درک می‌شوند. این هیچ ارتباطی با داده پرداز می‌شود. صورت مدیریت و پردازش بی‌مغز و مکانیکی بابت‌ها<sup>۱۲</sup> ندارد.

<sup>8</sup> Affordances؛ Constraining Affordances یک واژه فنی است به معنای آنچه که محیط در اختیار ما، به عنوان نوع خاصی عامل، قرار می‌دهد. به عنوان مثال آنتن روی پشت بام برای پرند ه قابلیتی (Affordance) فراهم می‌کند که روی آن بایستند. اما برای ما که عامل متفاوتی نسبت به پرند هستیم چنین چیزی نیست. اگر شما از آنتن برای ساختن یک اسلحه استفاده کنید، آنتن برای شما نوع دیگری از "Affordance" خواهد بود. واژه "Constraining" از مفاهیم رایج در فلسفه علوم است. و چیزی را تعیین می‌کند که لازم است توسط عامل یا الگو رعایت شود. در حقیقت حد را مشخص می‌کند. به عنوان مثال حرکات ما از محدودیت‌های نیروی جاذبه تبعیت می‌کنند. پس اینکه داده‌ها توانایی‌های محدود ("Constraining Affordances") هستند به این معنی است که آنها (برای یک نظام داده پرداز) توانایی‌هایی هستند که محدودیت‌هایی را نیز در خود جای داده‌اند که آن نظام برای بهره‌گیری از داده‌ها ناگزیر از رعایت آنهاست (نقل از ایمیل مولف به مترجم).

<sup>9</sup> Liminal (اینجا به معنی آستانه یا مرز میان دو موضع درونی و برونی اطلاعات است)

<sup>10</sup> Liminalist

<sup>11</sup> این یک تمایز کلاسیک در معرفت‌شناسی و از محدود مواردی است که تمام فلاسفه از افلاطون به بعد با آن موافقت به عنوان مثال تصور کنید که شما اکنون که در حال خواندن این مقاله هستید حدس می‌زنید که نویسنده مقاله در آکسفورد یک پیراهن آبی به تن دارد و تصور کنید که واقعاً این طور باشد. اما آیا شما واقعاً می‌دانید که وی پیراهن آبی به تن دارد؟ مسلماً نه. شما صرفاً حدس زده‌اید و درست حدس زده‌اید و این به معنای دانستن نیست. اگر وی پیراهن زرد پوشیده بود حدس شما اشتباه می‌بود (نقل از ایمیل مولف به مترجم).

<sup>12</sup> Bytes

نکته دوم به تعهدی ضمنی به یک نظریه متناظر استاندارد درباره حقیقت مربوط می شود. پیشتر گفتیم که به نظر من ما نبایستی مفهومی از اطلاعات که مبتنی بر ارتباطات است را مبنا قرار دهیم. جایگزین معمول، که باز هم یک دوگانگی فریبنده دیگر است، تحلیل اطلاعات از حیث نقش باز نمودی است که در درک ما از جهان ایفا می کند. پس آیا اطلاعات دنیا را حداقل در بعضی موارد باز نمود می کند؟ نه کاملاً، چرا که به نظر من پرسیدن این پرسش اشتباه است. من معتقد به این دیدگاه – نه غیر متداول و نه خیلی متداول در میان فلاسفه- هستم که معنایی ساختن داده ها نوعی فرایند الگوسازی در سطحی از انتزاع است. اینجا مجال آن نیست تا روش سطوح انتزاع را تشریح کنم (فلوریدی و ساندرز، زیر چاپ، b) اما با در نظر گرفتن این نکته شاید بتوان مفهوم اصلی آن را دریافت: بنا بر این روش، هر نوع دسترسی به داده ها (و از اینرو هر نوع دسترسی به هر وجهی از جهان که در دست مطالعه است) با واسطه یک تعهد هستی شناختی به یک سطح از انتزاع که می توان آنرا یک واسطه دانست صورت می گیرد. به عنوان مثال، ما عوامل معرفتی ای هستیم که ناگزیر از یک درک اقلیدسی از فضا تبعیت می کنیم. اکنون چنین به نظر می رسد که عملکرد اولیه اطلاعات حقیقی، طراحی یک محیط – توسط عوامل ساکن آن- است که تا حد ممکن برای خود آن عوامل معنا دار باشد. تنها بخشی از این فرایند معنایی مبتنی بر اصل سازگاری<sup>13</sup> است. اکثر آن غیر ضروری است. بار دیگر می گویم، منظور مرا اشتباه متوجه نشوید: من از این نظریه که "سازگاری زیباست" پشتیبانی نمی کنم. کاملاً برعکس، به نظر می رسد راز جایگاه ویژه ما در طبیعت دقیقاً در در تفکیک غیر ضروری ما از جهان نهفته است. این تفکیک ناشی از آن است که ما به دنیا به مراتب بیش از آن چه که برای شکوفا ساختن ما نظیر هر موجود دیگری نیاز دارد حس و معنا می بخشیم. ما جانورانی هستیم که بیش از اندازه و نه به خاطر بقا، معنایی سازی می کنیم. اما اجازه دهید که به مسئله واقعی برگردیم. ما درک خود از جهان را از طریق بهره گیری کامل از (داده ها) "توانایی های محدود" که در سطوح متفاوتی از انتزاع توسط منابع خارجی ارائه می شوند پایه ریزی می کنیم. یقیناً داده ها تنها انتخاب یک سطح خاص از انتزاع و طبیعت خروجی آنرا نامحتمل یا ناپایدار می کنند، اما خود این نامحتمل سازی مبتنی بر قواعد بولی<sup>14</sup> نیست و برعکس با همبستگی میان سطوح انتزاع رابطه نسبی دارد. قیاس جدول لغات زیر را در نظر بگیرید. معمولاً یک جدول لغات، یک معمای دوبعدی است، اما می توان به سادگی نوع سه بعدی (یک مکعب) را نیز تصور کرد که در آن، رسیدن به همبستگی میان رشته های حروف حتی مشکل تر هم هست. اکنون یک جدول n بعدی را در نظر بگیرید که n می تواند هر عددی باشد. برای مثال، یک جدول چهار بعدی بایستی جدولی باشد که رشته های حروف در آن باید محدودیت های مربوط به نظم دوگوش های مکعب را نیز رعایت کنند. این چیزی است که من از همبستگی درونی میان سطوح انتزاع در نظر دارم.

با این حال اگر فراموش شود که طبیعت مشاهده شدنی ها نیز تا حدی توسط الگوسازی داده ها تعیین می شود، ممکن است همبستگی میان سطوح انتزاع در بهترین حالت نوعی واقع گرایی درونی را تضمین کند. چه تجربی چه مفهومی، داده ها تنها طیف خاصی از الگوها را پذیرا می شوند و همه الگوها به سادگی به صورت یکسان مورد پذیرش قرار نمی گیرند. یک قیاس دیگر ممکن است در اینجا مفید واقع شود. تصور کنید که قرار است شما سرپناهی بسازید. طرح و پیچیدگی سرپناه ممکن است متنوع باشد اما طیف محدودی از احتمالات واقع گرایانه وجود دارند که بواسطه طبیعت منابع در دسترس، اهداف و غیره (اندازه، مصالح، محل ساخت، اقلیم، محیط فیزیکی و زیست محیطی، نیروی کار، مهارت های فنی، اهداف، امنیت، غیره) تعیین می شوند. هر نوع سرپناهی را نمی توان ساخت. و نوع سرپناهی که ساخته خواهد شد غالباً از نوعی خواهد بود که استفاده بهینه از منابع در دسترس را محتمل تر می سازد. داده ها منابعی هستند که ساخت الگوهای ویژه را ممکن می سازند، و بهترین الگوها آنهاست که با توانایی های محدود، بهتر سازگار می شوند. این چیز است که من از کفایت<sup>15</sup> مد نظر دارم. همبستگی و کفایت نه شامل زودباوری یا واقع گرایی مستقیم، یا یک نظریه استاندارد مرتبط از حقیقت می شوند و نه از آنها پشتیبانی می کنند. در نهایت، سطوح انتزاع، الگوهای نظام های داده ای را می سازند؛ آنها نشانگر طبیعت ذاتی نظام هایی که تحلیل می کنند نیستند و آنها را باز نمود، کپی برداری، تصویر برداری یا نقشه برداری هم نمی کنند. آنچه آنها از نظامهای مورد تحلیل خود ارائه می کنند بیش از آنچه که خانه اسکیموها در باره طبیعت ذاتی برف و یا یک معبد سنگی درباره ویژگی

<sup>13</sup> سازگاری در اینجا به مفهوم دارویی آن و با توجه به اصل تنازع بقا یا بقای اصلح به کار رفته است. منظور نویسنده این است که ذهن انسان چیزی نیست که انسان برای سازگاری با محیط و پیروزی در تنازع بقا به آن نیاز داشته باشد. در حقیقت تاریخ قضاوت خواهد کرد که آیا برخورداری از ذهن (و در نتیجه برخورداری از قدرت نابود کردن دنیا به همراه خودمان) واقعاً در نزاع برای بقا چیز مثبتی است یا نه (نقل از ایمیل مولف به مترجم).

<sup>14</sup> Boolean

<sup>15</sup> Adequacy

های واقعی سنگ ارائه می کنند نیست. ما جهان را نه کشف می کنیم، نه اختراع می کنیم بلکه طراحی می کنیم. و در نتیجه این طراحی آن را فرعاً می فهمیم، تنها تا همان اندازه که الگوهای آنرا می فهمیم. جهان به آن صورتی که در زندگی روزانه تجربه می کنیم حاصل الگوسازی ما از داده ها با حدی از همبستگی درونی سطوح انتزاع به اندازه ای که شخص ممکن است آرزو کند است. این نه یک منظر واقع گرایانه و نه ضد واقع گرایانه، بلکه یک منظر تفسیری<sup>16</sup> از اطلاعات است.

رویکرد به فلسفه اطلاعات از یک چشم انداز تفسیری یا آستانه ای به معنی اقتباس یک منظر متافیزیکی است (فلوریدی، زیرچاپ، c). و از همین منظر است که اخلاق اطلاعاتی<sup>17</sup> بایستی مورد ارزیابی قرار گیرد. من در جاهای دیگر تشریح کرده ام که چرا معتقد به اهمیت توسعه اخلاق نظارتی<sup>18</sup> نسبت به فضای اطلاعاتی<sup>19</sup> هستم (نگاه کنید به فلوریدی، ۱۹۹۹؛ فلوریدی و ساندرز، ۲۰۰۱؛ فلوریدی و ساندرز، ۲۰۰۲؛ فلوریدی و ساندرز، زیرچاپ، A). در اینجا تنها مایلم یک سوء تفاهم را روشن کنم. زمانی که من از ارزش اخلاقی، حداقل و قابل ابطال، اشیاء اطلاعاتی<sup>20</sup> (نگاه کنید به فلوریدی، 2003b) دفاع می کنم، منظورم رجوع به ارزش اخلاقی یک پست الکترونیک، یا قانون نیوتون، یا هر نوع داده معنادار به خوبی شکل یافته دیگر نیست. صادقانه بگویم که این بایستی احمقانه باشد. آنچه من پیشنهاد می کنم رهیافت به تحلیل "هستی" از حیث اطلاعاتی و از طریق اقتباس یک قیاس حداقلی رایج است که در آن انسان و نیز حیوانات، گیاهان، مصنوعات، و غیره به عنوان وجودهای اطلاعاتی تعبیر می شوند.

امیدوارم که قیاس زیر مفید واقع شود، هر چند که چندان مناسب نظریه فلسفی مورد بحث نیست. تصور کنید که از یک سطح شیمیایی از انتزاع {سطح مطلقاً شیمیایی، م.} به جهان می نگرید. شما ۷۰٪ آب و ۳۰٪ چیزهای دیگر هستید. اکنون یک سطح اطلاعاتی از انتزاع را در نظر بگیرید. شما ۱۰۰٪ خوشه ای از داده ها هستید. به عبارت دقیقتر، شما (یا هر موجود دیگر) یک بسته مستقل، قانع و بسته بندی شده هستید که متشکل است از: ۱) ساختارهای داده ای مقتضی، که طبیعت موجود مورد نظر را تشکیل می دهند: وضعیت شئی، هویت منحصر به فرد، و صفات آن و ۲) مجموعه ای از عملیات ها، عملکردها، یا رویه ها، که بوسیله تعامل ها یا محرک های مختلف، یا به عبارت دقیقتر پیام های دریافت شده از دیگر اشیاء یا تغییرات درون خود، فعال می شوند و متعاقباً مشخص می کنند که شئی چگونه رفتار کند یا به آنها واکنش نشان دهد. در این سطح از انتزاع، اشیاء اطلاعاتی به معنی دقیق آن، نه صرفاً نظام های زنده به صورت کلی، طوری ارتقا می یابند که می توانند مفعول هر نوع عملی باشند. بنابراین، اخلاق اطلاعاتی تکامل اخلاقیات محیطی است. اصل بنیادین آن این است که چیزی وجود دارد که مهم تر از حیات است، و آن فهمیده شدن از نظر اطلاعاتی است، و از اینرو، چیزی نیز وجود دارد که بنیادی تر از خشنودی و درد است، و آن "آنتروپی"<sup>21</sup> (منظور آنچه که فیزیکدانان از آنتروپی مد نظر دارند نیست؛ آنتروپی در اینجا به معنی نابودی اشیاء اطلاعاتی، یعنی نیستی، در واژگان متافیزیک جوهرگرایی کهن هستی<sup>22</sup> است) است. بنا بر اخلاق اطلاعاتی، وظیفه هر عامل اخلاقی را نیز بایستی بر اساس سهم آن در رشد فضای اطلاعاتی و در هر فرایند، عمل، یا رخدادی که کل فضای اطلاعاتی - نه فقط یک شیء اطلاعاتی- را به صورت افزایش سطح آنتروپی آن تحت تاثیر منفی قرار می دهد ارزیابی کرد. سؤال اخلاقی که اخلاق اطلاعاتی می پرسد این است: "چه چیزی برای یک وجود اطلاعاتی و در کل برای فضای اطلاعاتی خوب است؟" پاسخ توسط یک نظریه حداقلی از شایستگی ها ارائه می شود: هر وجود اطلاعاتی به این منظور بازشناخته می شود که مرکز برخی ادعاهای اخلاقی باشد که شایستگی تصدیق را دارند و بایستی در صورت امکان به تنظیم اجرای هر نوع فرایند اطلاعاتی دخیل کمک کنند. بنا بر این تایید یا عدم تایید هر فرایند اطلاعاتی مبتنی بر چگونگی تاثیر آن بر جوهره وجودهای اطلاعاتی دخیل، و به صورت کلی تر، کل فضای اطلاعاتی است یعنی اینکه تا چه اندازه در تکریم ادعاهای اخلاقی متناسب به وجودهای اطلاعاتی دخیل و از اینرو در بهبود یا تضعیف فضای اطلاعاتی، موفق یا ناموفق است. اخلاق اطلاعاتی موجب تکمیل فرایند بسط مفهوم چیزی است که می تواند کانون حداقل نگرانی اخلاقی، که اکنون هر وجود اطلاعاتی را در بر می گیرد محسوب شود. واضح است که رابطه میان اخلاق اطلاعاتی و کتابداری و اطلاع رسانی شایسته مطالعه است.

<sup>16</sup> Constructionist

<sup>17</sup> Information Ethics

<sup>18</sup> Ethics of Stewardship

<sup>19</sup> Infosphere

<sup>20</sup> Informational Objects

<sup>21</sup> Entropy

<sup>22</sup> Substantialist Metaphysics of Being

## References

سیاهه زیر تنها فهرست آثاری از مولف است که مرتبط با موضوع این مقاله هستند. تمام مقالات زیر از طریق وب سایت زیر در قسمت مقالات و انتشارات قابل دسترسی هستند:

<http://www.wolfson.ox.ac.uk/~floridi/>

- Floridi, L. (1999), Information ethics: On the theoretical foundations of computer ethics. *Ethics and Information Technology*, 1(1), pp. 37-56.
- Floridi, L. (2002a), On defining library and information science as applied philosophy of information. *Social Epistemology*, 16(1), pp. 37-49.
- Floridi, L. (2002b), *Sextus Empiricus: The transmission and recovery of Pyrrhonism*. New York: Oxford University Press.
- Floridi, L. (2002c), What is the philosophy of Information? *Methaphilosophy*, 33(1-2), pp. 123-145.
- Floridi, L. (2003a), Information. In L. Floridi (ed.), *The Blackwell guide to the philosophy of computing and information technology* (pp. 40-61). New York: Blackwell.
- Floridi, L. (2003b), On the intrinsic value of information objects and the infosphere, *Ethics and Information Technology*, 4(4), pp. 287-304.
- Floridi, L. (in press-a), Is information meaningful data? *Philosophy and Phenomenological Research*.
- Floridi, L. (in press-b), Outline of a theory of strongly semantic information. *Minds and Machines*.
- Floridi, L. (in press-c), Two approaches to the philosophy of information. *Minds and Machines*.
- Floridi, L. (in press-d), On the logical insolvability of the Gettier problem, *Synthese*.
- Floridi, L. & Sanders, J. w. (2001), On the morality of artificial agents. In Proceedings of CEPE 2001, Computer Ethics: Philosophical Enquiry, Lancaster University, December 14-16.
- Floridi, L. & Sanders, J. w. (2002), Computer ethics: Mapping the foundationalist debate. *Ethics and Information Technology*, 4(1), pp. 1-9.
- Floridi, L. & Sanders, J. w. (in press-a), Internet ethics: The constructionist values of Homo Poieticus. In R. Cavakier (Ed.), *The impact of the Internet on our moral lives*. Albany, NY: SUNY Press.
- Floridi, L. & Sanders, J. w. (in press-b), The method of abstraction. In M. Negrotti (Ed.), *Yearbook of the artificial. Nature, Culture and technology. Models in contemporary science*. Bern: Peter Lang.